

# زبان عرفان

## نشست نقد و بررسی کتاب «زبان عرفان»

**اوجبی:** در کتاب زبان عرفان دو نکته توجه مرا جلب کرد؛ یکی ساختار و نظم منطقی کتاب است، که نشان می‌دهد نویسنده، صاحب فکر و اندیشه است و برای کاری که ارائه داده، سال‌ها زحمت کشیده است؛ مطالب دارای نظم منطقی است و آن‌گونه نیست که نویسنده محترم درازگویی کرده باشد؛ بلکه لب مطلب را در کتاب ادا کرده است؛ نکته دیگری که توجه مرا جلب کرد، منابع زیادی است که ایشان مشاهده کرده‌اند؛ مثلاً در حوزه زبان، از منابع کثیری که به این حوزه اختصاص دارد، و نیز در حوزه فلسفه به آثار فیلسوفانی که به فلسفه زبان پرداخته‌اند، نظیر ویتگنشتاین، توجه کرده‌اند، که این مسائل در کنار هم به ارزش کار نویسنده محترم کتاب می‌افزاید.

از جناب آقای دکتر فولادی تقاضا می‌کنم درباره محتوای کتاب و نیز علت انتخاب موضوع توضیحاتی بیان نمایند.

**دکتر فولادی:** «به باور ما، اساساً زبان ادبیات چیزی جز نسخه‌بدل زبان دین نیست؛ یعنی این دو زبان در واقع دو سر زمینی و آسمانی یک رشته‌اند؛ به عبارت دیگر، منشأ واقعی هنر، وحیانی است. البته این سخن ربطی به ریشه الهامی آثار هنری ندارد؛ بل بر آن است که اصولاً همه هنرها از وحی الهی سرمشق گرفته‌اند و انسان در این میان، با تمام خلاقیت‌هایش، تنها مقلدی است و بس».

مطلبی که خدمت شما خواندم، بخشی از مقدمه کتاب زبان عرفان است که به گمان من، تمام نتیجه مطالعاتی که برای تهیه این کتاب صورت گرفته، در همین چند جمله خلاصه شده است؛ به این معنا که زبان عرفان به علت موضوعی که دارد، ناچار است از شگردهایی برای بیان آن موضوع استفاده کند که آن شگردها به طور طبیعی سبب می‌شود آن زبان، زبانی هنری از کار درآید و در واقع، نوعی نزدیکی با زبان دین و زبان کتاب‌های آسمانی می‌یابد و این مسئله سبب می‌شود که مورد توجه اهل فرهنگ و دین و زبان و ادب واقع شود. دلیلی که سبب شد بنده به سراغ این زبان بروم، وجود همین خصوصیات در این



\* زبان عرفان  
\* دکتر علیرضا فولادی  
\* چاپ اول، قم: فراگفت، ۱۳۸۷

### اشاره

جلسه نقد و بررسی کتاب زبان عرفان، تألیف آقای دکتر علیرضا فولادی، با حضور مؤلف کتاب، آقای علی اوجبی، آقای دکتر نصرت‌الله فروهر و خانم دکتر اکرم جودی، به همت خانه کتاب برگزار شد. آنچه می‌خوانید، مباحث مطرح شده در جلسه مذکور است.

زبان بود. تخصص من، در زمینه ادبیات است و خصوصیات ادبی آثار عرفانی، سبب شد که سراغ مطالعه این آثار بروم و خصوصیات زبانی آثار عرفانی را جست‌وجو کنم.

درباره محتوای کلی کتاب، باید بگویم این کتاب در دو گفتار کلی عرضه شده است: گفتار اول، یعنی «درآمد»، بخش نظری کار است و گفتار دوم، یعنی «بررسی»، بخش عملی کار. در بخش درآمد، مباحث مختلفی آمده و در حقیقت، هدف این بوده است که رابطه بین عرفان و زبان و نیز عرفان و ادبیات، طی دو فصل بررسی شود تا برای بررسی‌های عملی، آمادگی حاصل گردد. این دو فصل، زیرمجموعه‌های زیادی دارند و خصوصاً با وجود منابع بسیار زیادی که در این زمینه وجود دارد، این مباحث، بسیار پیچیده و تودرتو از کار درآمده و برای همین نیاز به این داشته است که نظم منطقی پیدا کند؛ لذا ما چاره‌ای نداشتیم جز اینکه مطالب را طوری به دست دهیم که با وجود آن همه پیچیدگی، دریافت‌کردنی باشد. مثلاً فصل «عرفان و زبان» دو زیرفصل دارد با عنوان «عرفان در اندیشه» و «عرفان در زبان». در زیرفصل «عرفان در اندیشه»، ما مطالبی راجع به معرفت‌شناسی عرفان و نیز رابطه عرفان با تجربه علمی مطرح کرده‌ایم. نظریاتی که در این باره وجود داشت، بسیار زیاد بود. ما آمدمیم و همه این نظریات را بیان کردیم و چپ‌نشین نظریات به گونه‌ای بود که بتوانیم از تمام آنها، زمینه‌ای برای رسیدن به دیدگاهی تازه به دست دهیم. در زیرفصل «عرفان در زبان» نیز همین مسائل وجود داشت. در این باره نیز نظریات بسیار متعددی وجود داشت که ما آنها را در سه زیرشاخه، یعنی «زبان عرفان و زبان علم»، «زبان عرفان و زبان منطقی» و «زبان عرفان و زبان دین» گنجاندمیم و تمام نظریات موجود

**خانم دکتر جودی: کتاب دارای دو عنوان کلی است؛ حال آنکه از کتابی با این خصوصیات، انتظار می‌رود بیش از سه عنوان کلی داشته باشد؛ یعنی بعد از بخش «درآمد» و «بررسی»، خواننده انتظار دارد با بخش سوم هم مواجه باشد. اهمیت این مسئله، خصوصاً زمانی بیشتر می‌شود که بعد از اتمام بخش دوم، یعنی بخش «بررسی»، خواننده گمان می‌کند مطالب ناقص و ناتمام مانده است. آخرین بحثی که در کتاب آمده، گونه‌ها و نمونه‌ها از تمثیل رمزی است**

دکتر جودی کتاب  
کلی دو عنوان  
کلی است؛ حال آنکه  
از کتابی با این خصوصیات  
انتظار می‌رود بیش از  
سه عنوان کلی داشته باشد؛  
یعنی بعد از بخش «درآمد»  
و «بررسی»، خواننده گمان  
می‌کند مطالب ناقص و ناتمام  
مانده است. آخرین بحثی که  
در کتاب آمده، گونه‌ها و  
نمونه‌ها از تمثیل رمزی است

درباره این مباحث را با این دیدگاه که چپ‌نشین ما به سمت یک نظریه جدید برود، بررسی کردیم. اوج کار در این فصل، آنجاست که دیدگاه خود را براساس نظر عرفا عرضه کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که اصولاً زبان عرفان دارای دو بُعد تأویلی و تبیینی است. بُعد تأویلی زبان عرفان، مربوط به تأویل‌های عرفانی است، که بسیار گسترده است و آثار زیادی، اعم از آثار مستقل و نیز آثاری که بین تمام عرفا در زمینه تأویل وجود دارد، را در بر می‌گیرد. اما بُعد تبیینی، که به نظر من بُعد مهم‌تری از زبان عرفان را تشکیل می‌دهد، شامل ۴ سطح است که ما این ۴ سطح را به طور مجزا، در آثار عرفا تعریف و بررسی کرده‌ایم. این چهار سطح عبارتند از: «سطح تناقضی یا شطحی»، «سطح محاکاتی یا رمزی»، «سطح استدلالی یا عقلی»، «سطح استنادی یا نقلی». در هر اثر عرفانی، یکی از این سطوح غالب است. البته سطوح دیگر هم وجود دارند؛ اما کم‌رنگ‌تر هستند. هر کدام از این سطوح هم دارای خصوصیات و نیز زیرمجموعه‌هایی هستند که ما آنها را بر اساس نظریات شخصی خودمان - البته با در نظر گرفتن آثار و گفته‌های عرفا - در این کتاب عرضه کرده‌ایم و بعد از عرضه این نظریه، مؤیدهای این مطالب را، به عنوان دیدگاه‌های عرفانی خودمان، گنجانده‌ایم. به این ترتیب، زیرفصل اول از گفتار دوم به پایان رسید.

در زیرفصل دوم، یعنی «عرفان و ادبیات» نیز مباحثی راجع به رابطه عرفان و ادبیات، طی دو زیرفصل بیان شده است؛ اما نکته مهمی که می‌خواهم خدمت شما عرض نمایم، این است که این مباحث به طور مجزا مهم نیست؛ بلکه این مباحث زمینه‌ای فراهم کرده‌اند که ما بتوانیم در گفتار دوم، به طور عملی آنها را در آثار عرفانی خود پیدا و نمونه‌های آن را عرضه کنیم.

در گفتار دوم نیز دو سطح مهم زبان عرفان، یعنی «سطح تناقضی» و «سطح رمزی»، را که با نگاه و رویه عرفانی در ارتباط است، در آثار عرفا مطالعه و زیرمجموعه‌های آنها را در این کتاب بررسی کرده‌ایم؛ مثلاً زیرمجموعه‌های سطح تناقضی عبارتند از: پارادوکس (که بیان نقیضی است)، حس آمیزی، خلاف‌آمد، شطح (تجسیم در زبان عرفانی به موجودات روحانی جسمانیت می‌دهند)، مناجات (وارد کردن بحث مناجات در مباحث زبانی، کاری جدید است). زیرمجموعه‌های سطح محاکاتی یا رمزی عبارتند از: تشبیه، استعاره، تمثیل، رمز، تمثیل رمزی، که هر کدام دارای زیرمجموعه‌هایی است.

من معتقد نیستم که این کار، کاری کامل است؛ ولی معتقدم که سرمشقی برای مطالعات وسیع‌تر در این زمینه است. امیدوارم توقع بنده بجا باشد و این کتاب بتواند چنین اثری به جا بگذارد. البته کتاب دارای ایراداتی است که حتماً در چاپ دوم رفع خواهد شد.

**دکتر فروهر:** رباعی‌ای از ابوسعید ابوالخیر خدمت شما می‌خوانم که ماحصل صحبت من درباره این موضوع، همین رباعی خواهد بود:

در مدرسه هرچه دانش آموز شوی  
از گرمی بحث، مجلس افروز شوی  
در مکتب عشق، با همه دانایی

**خانم دکتر جودی: شما وارد مباحث نمونه‌ها شده‌اید و سطح تناقضی را بررسی کرده‌اید، پیشینه آن را نیز ذکر کرده و فرموده‌اید در هر جا که کوششی برای تعبیر تجربه‌های ماورائی صورت بگیرد، رد پای پارادوکس هم دیده می‌شود. بعد از آن نیز جا به جا، به پارادوکس‌های قرآنی اشاره کرده و گفته‌اید که این پارادوکس به متون عرفانی نیز راه بسته است؛ حال آنکه به نظر من، این پارادوکس‌ها به زبان عرفانی راه نجسته؛ بلکه زبان عرفانی از آنجاریشه گرفته است. اینکه بگوییم این پارادوکس‌ها به زبان عرفانی راه بسته است، با اینکه بگوییم زبان عرفانی از آنجاریشه گرفته و از آن استفاده کرده است، فرق دارد**

زبان ادبیات گرفته شده باشد. آنچه در قرآن درباره خلقت انسان آمده و گفته شده است که «خلق الله آدم علی صورته»، یعنی «خداوند انسان را به صورت خود خلق کرد»، مسلماً به این اعتبار نیست که در زبان معمولی از این واژه‌ها استفاده می‌کنیم، و نیز به این اعتبار نیست که صورت انسان، صورت خداست؛ بنابراین مسلم است که اینجا اشاره و رمزی وجود دارد. نتیجه اینکه درست است که زبان ادبیات با زبان دین، نوعی مشارکت و هم‌خوانی دارد، اما زبان ادبیات زیر مسائل وحیانی است. در قرآنی که آقای محمدتقی مدرّس ترجمه کرده‌اند، عبارت «الاتمام علوم القرآن» به مباحثی نظیر استعاره، تمثیل، مجاز و غیره اشاره شده است، یا درباره آیه «لَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الزَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عده‌ای می‌گویند «لَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ إِلَّا اللَّهُ» جمله‌ای مجزاً و «والزاسخون»، مربوط به جمله بعد است. بنابراین مشاهده می‌کنید که در چنین مواردی، معنی عبارت قرآنی و به تبع آن، تأویل و بیان برداشتی که از آن وجود دارد، عوض می‌شود. زبان عرفانی هم از چنین پیچیدگی‌ای برخوردار است و آقای دکتر فولادی به خوبی به این مسئله پرداخته و آن را بررسی کرده‌اند.

به اعتقاد من، مطالب عرفانی نسبت به موقعیت زمانی و مکانی اظهار شده است؛ مثلاً معانی در قرن سوم و چهارم و پنجم و ششم با یکدیگر متفاوت است و علت این تفاوت، نفوذ جریانات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی حاکم در افکار عرفاست و این مسئله موجب شده است که در زمان‌های مختلف، تعاریف مختلفی از مطالب عرفانی وجود داشته باشد.

در هر حال، لازمه زبان عرفان این است و لازم است بر روی آن کار شود، و من به آقای فولادی به دلیل انجام چنین کاری تبریک می‌گویم.

سرگشته چو طفلان نوآموز شوی

من درباره این اثر ارزنده، فقط به این نکته اشاره می‌کنم که وقتی کتابی را جناب آقای دکتر شفیع کدکنی راهنمایی کنند، ما نایستی دم بریباوریم؛ بلکه باید خاموش باشیم. اما جناب آقای دکتر فولادی در مقدمه کتاب اشاره فرموده‌اند که بعد از دفاع از رساله، حذف و اضافاتی بر روی آن اعمال نموده‌اند. با توجه به این موضوع، غیباً از محضر استاد دکتر شفیع کدکنی اجازه می‌خواهم نکاتی را درباره کتاب عرض نمایم.

به طور کلی، زبان گفتاری ما، برای بیان نیازهای انسان‌های موجود در یک محدوده جغرافیایی مشخص وضع شده است و لزوماً برای گفت‌وگو و مباحثه از این زبان استفاده می‌شود؛ اما مسائل روانی و عرفانی و درونی، دارای زبانی دیگر هستند؛ چنان که «عشق» هم دارای زبانی دیگر است. اگر ما این زبان را نشناسیم، نه از اخلاقیات و عواطف می‌توانیم صحبت کنیم و نه از عشق. بنابراین به دلیل اینکه نمی‌توانیم مسائل روانی و عاطفی خود را به زبان خودش بیان کنیم - چون زبانی که از آن استفاده می‌کنیم، نارساست - مجبوریم برای بیان آن کمالات، از زبان معمولی استفاده کنیم. اینجاست که به قول جناب آقای دکتر فولادی، پارادوکس یا متناقض‌نمایی به وجود می‌آید؛ یعنی از واژه‌هایی استفاده می‌کنیم که آن واژه‌ها در غیر مفهومی به کار می‌روند که در معانی و بیان و فنون ادبی می‌توانند گره‌گشای مشکل کار ما باشند. عرفان هم از این نظر دور نیست؛ مثلاً بایزید می‌گوید: «به صحرا شدم، عشق باریده بود...». این را افراد معمولی که نوآموز این راه هستند، مثل بنده، نمی‌توانند درک کنند و فقط آنها که به تجربه‌های عرفانی دست یافته و این حالت را تجربه کرده‌اند، می‌توانند درک نمایند. این تجارب و این حالات عاطفی، عرفای ما را مجبور کرده است که در طول تاریخ، حرف‌هایی بزنند که آن حرف‌ها برای زاهدان و رندان نوآمخته، ناآشنا جلوه کند. بنابراین لازم است که ما در تاریخ خود، با استفاده از زبان معمولی، این مطالب را به کسانی که قصد دارند آن را بفهمند، بفهمانیم؛ اما تا کنون تمام آثاری که نوشته شده است، متأسفانه با تأثر از پیچیدگی‌های زبان عرفانی، نمی‌تواند آن را آن گونه که لازم است، برای کسانی که نوآموز این مکتب هستند، ارائه دهد و در همین جاست که آثار، بغرنج و نامفهوم و پیچیده می‌شوند. این پیچیدگی، نه تنها در آثار عرفانی سرزمین‌های شرقی، از جمله ایران، هند، پاکستان و سرزمین‌های عرب، بلکه در آثار عارفانی اروپایی نیز مشاهده می‌شود. شما حتماً کتاب‌هایی را که با عنوان دین و عرفان، دین و دانش جدید، و یا علم و دین چاپ شده است، مشاهده کرده‌اید. وجود این آثار، نظر دوستان، جناب آقای دکتر فولادی، را که می‌گویند زبان دین با زبان ادبیات یکسان است، رد می‌کند. بنده نیز معتقدم که زبان ادبیات با زبان دین یکسان نیست؛ به این علت که قبل از آنکه در ادبیات از زبان تمثیل و استعاره و کنایه استفاده شود، زبان وحیانی، زبان غالب بوده است؛ یعنی در ادبیات، این فنون از زبان وحیانی گرفته شده و این گونه نبوده است که زبان وحیانی از

اما حقیقت این است که زبان کتاب اندکی پیچیده و درک آن برای من نوآموز کمی دشوار است. ایرادی که من به این کتاب وارد می‌آورم، با این شعر که می‌گوید «خراب کرد اروپا تمام دنیا را/ خدا خراب‌تر از این کند اروپا را»، بی‌ارتباط نیست. ما از اروپایی‌ها انتقاد می‌کنیم؛ ولی در مواردی از آنها الگوبرداری می‌کنیم، که جایز نیست. یکی از این موارد، نحوه ارجاع دادن است. به نظر شما آقای دکتر زرین کوب با کتاب‌هایشان زرین کوب شدند یا کتاب‌هایشان ایشان را زرین کوب کرد؟ دکتر زرین کوب حدود ۲۰-۲۵ کتاب دارند. آقای دکتر فولادی باید اشاره می‌کردند که کدام کتاب دکتر زرین کوب مدنظرشان بوده است. در کار تحقیقی، اول باید نویسنده معرفی شود و بعد اثر او معرفی گردد. ایشان در ارجاعات خود، فقط سال و صفحه را ذکر کرده‌اند و من خواننده باید مدام به فهرست منابع پایان کتاب مراجعه کنم تا بفهمم مقصود ایشان کدام کتاب بوده است. به نظر من، این مسئله برای کسی که خودش صاحب‌نظر و عضو هیئت علمی است، چندان شایسته نیست. بنده خود در مقاله‌هایی که می‌نویسم، اسم نویسنده یا کتاب را هم می‌آورم و در فهرست منابع پایانی، مشخصات کامل کتاب را ذکر می‌کنم. به مسئولان مجله‌ها و ناشران نیز می‌گویم روش من این است؛ حال می‌خواهید کار مرا چاپ کنید، می‌خواهید نکنید. خلاصه اینکه ارجاعات کتاب دارای اشکالاتی است که امیدوارم در چاپ‌های بعدی رفع شود.

**دکتر جودی:** در آغاز، به جناب آقای دکتر فولادی به دلیل تألیف و چاپ این اثر ارزشمند تبریک می‌گویم. من این کتاب را مطالعه کردم و انصافاً از آن بسیار بهره بردم. حقیقت این است که وقتی فردی، خودش روی موضوعی کار می‌کند و مدت‌ها برای آن وقت صرف می‌کند، زمانی که می‌بیند کتابی با همان عنوان انتشار یافته است، خیلی ناراحت می‌شود. مشابه این اتفاق برای من نیز افتاد. من مدت زیادی بود که درباره این موضوع فیش‌برداری می‌کردم و امیدوار بودم فرصتی پیش بیاید تا صورت نهایی این کار را ترتیب دهم و آن را منتشر نمایم؛ خصوصاً که موضوع آن با عنوان پایان‌نامه‌ام مرتبط بود. بنابراین وقتی این کتاب به دستم رسید، در وهله اول چنین احساسی به من دست داد و از اینکه از انجام این کار غفلت کردم، ناراحت شدم؛ اما وقتی کتاب را مطالعه کردم، به آقای دکتر فولادی به دلیل تألیف چنین اثری دست‌م‌ریزاد گفتم. بدون شک، این کتاب در شمار کتاب‌هایی است که صرفاً به دلیل ارزشمندی خود، برنده جایزه‌های متعدد شده است و هیچ عامل دیگری در این زمینه مؤثر نبوده است. خلاصه اینکه کتاب، کتابی بسیار ارزشمند است و بسیار عالمانه و فاضلانه نوشته شده است و ارزشمندی آن، زمانی که متوجه می‌شویم راهنمایی دکتر شفیع کدکنی هم به آن تعلق گرفته است، صدچندان می‌شود. جای این کتاب در میان آثاری که در زمینه عرفان نوشته شده است، خالی بود. با وجود اینکه مشابه این عنوان در بسیاری از کتاب‌هایی که در این حوزه نوشته شده است، وجود دارد، اما به هیچ عنوان درخور مقایسه با این کتاب نیستند. در این کتاب‌ها عموماً خیلی سطحی به این موضوع

پرداخته شده است و نویسندگان آنها خیلی ناقص از کنار آن عبور کرده‌اند. آقای دکتر فولادی از وادی زبان‌شناسی به این بحث وارد شده‌اند و به خوبی این موضوع را کاویده‌اند؛ گرچه مباحث زبان‌شناسی، بحث را اندکی علمی و کتابی و درسی می‌کند و همین مسئله ممکن است سبب شود که دانشجویان مقاطع پایین‌تر نتوانند از آن استفاده نمایند، اما این موضوع به هیچ وجه از ارزش کتاب نمی‌کاهد.

نکته‌ای هم که استاد... در زمینه پیچیدگی و غموض این اثر مطرح نمودند، ناظر به همین مسئله است. بخش‌های اولیه کتاب، اندکی موضوع را پیچیده کرده، که البته در برخورد علمی با موضوع، این مسئله گریزناپذیر است. اما وقتی خواننده از سنگلاخ مباحث علمی و درسی عبور می‌کند و به سمت التذاذ از متون نثر عرفانی می‌رود، حس می‌کند وارد باغی سرسبز و زیبا شده است.

من با اذعان به ارزشمندی کتاب، چند نکته را یادداشت کرده‌ام که خدمت جناب آقای دکتر فولادی عرض می‌کنم. بخشی از این نکات مربوط به مسائل صوری و ساختاری کتاب است و بخش دیگر مربوط به مطالب علمی و محتوایی.

کتاب آقای دکتر فولادی دو بخش عمده دارد؛ عنوان بخش اول، «درآمد» است. مقصود از «درآمد»، عموماً ورود به مطلب است؛ ولی به نظر می‌آید مقصود آقای دکتر فولادی از «درآمد»، چیز دیگری بوده است. اگر مقصود ایشان مباحث نظری بوده است، با توجه به مفهومی که از «درآمد» در اذهان وجود دارد، استفاده از این واژه در این معنا نادرست است. پیشنهاد من به آقای دکتر فولادی این است که یک بررسی میدانی به عمل آورند و از صاحب‌نظرانی که کتاب را مطالعه کرده‌اند، راجع به این واژه و مفهوم آن پرس و جو کنند و تلقی و برداشت آنها از این مفهوم را جویا شوند و اگر برداشت آنها از واژه «درآمد»، همان چیزی باشد که مدنظر آقای دکتر فولادی بوده، کاربرد آن بلامانع است؛ اما اگر تلقی آنها از این واژه، با مفهومی که مدنظر ایشان بوده است فرق داشته باشد، به نظر من بهتر است در کاربرد آن تجدید نظر فرمایند. نکته دیگر این است که کتاب دارای دو عنوان کلی است؛ حال آنکه از کتابی با این خصوصیات، انتظار می‌رود بیش از سه عنوان کلی داشته باشد؛ یعنی بعد از بخش «درآمد» و «بررسی»، خواننده انتظار دارد با بخش سوم هم مواجه باشد. اهمیت این مسئله، خصوصاً زمانی بیشتر می‌شود که بعد از اتمام بخش دوم، یعنی بخش «بررسی»، خواننده گمان می‌کند مطالب ناقص و ناتمام مانده است. آخرین بحثی که در کتاب آمده، گونه‌ها و نمونه‌ها از تمثیل رمزی است.

**دکتر فولادی:** حرف شما صحیح است؛ اما باید خدمتتان عرض کنم که من به عمد این کار را کردم تا به خواننده القا کنم که این کار ناتمام است؛ درست مثل داستانی که پایان آن معلق می‌ماند.

**دکتر جودی:** به نظر من، از آنجایی که اثر شما اثری علمی است، شایسته نیست چنین پایانی داشته باشد.

آخرین بحثی که در کتاب آورده شده، ارجاعات است و خودتان در اینجا ناپیدا هستید؛ بنابراین به نظر من، قطعاً باید بخشی موازی

با «درآمد» و «بررسی» وجود داشته باشد تا خودتان در این بخش حضور یابید و داوری و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری خود را از این مباحث عرضه کنید. به نظر می‌آید روش شما چیزی است میانه آن چیزی که در ادبیات مرسوم است و روش‌هایی که به طور علمی در غرب وجود دارد و در شاخه‌های مختلف علوم، از قبیل جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. خلاصه اینکه جای جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در این کتاب خالی است و بهتر است در چاپ‌های بعدی این بخش نیز به کتاب اضافه شود.

نکته دیگری که می‌خواهم خدمت شما عرض کنم، درباره ماهیت کتاب است. ماهیت کتاب به گونه‌ای است که در تحقیقات مورد استفاده قرار می‌گیرد و آن گونه نیست که یک بار مطالعه شود و کنار گذاشته شود؛ به این معنا که به عنوان کتاب مرجع، در بررسی‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ بنابراین چنین کتابی باید دارای فهرست‌هایی گویا و رسا باشد تا بتواند کارایی‌های خود را نشان دهد. از این رو، لازم است کتاب از نمایه‌هایی مبسوط برخوردار باشد.

**دکتر فولادی:** نظر شما کاملاً درست است. من نمایه‌های کتاب را تا نیمه تنظیم کرده بودم؛ اما متأسفانه بنا به دلایلی، نتوانستم آن را در کتاب بگنجانم. بحث نمایه از جمله مواردی است که آقای دکتر شفیی کدکنی هم بسیار بر آن تأکید داشتند و ما در چاپ‌های بعدی سعی خواهیم کرد این نقص را برطرف نماییم.

**دکتر جودی:** به نظر من، همین مسئله، یعنی اینکه کتاب با ارجاعات به پایان رسیده است، نوعی حالت دانشجویی به کتاب داده است؛ در حالی که قدرت و توان اثر، بسیار بالاتر از حد دانشجویی است. در این کتاب، در پیشگفتار نیز ارجاعاتی به چشم می‌خورد؛ حال آنکه عموماً در پیشگفتار مطالبی می‌آید که نیاز به ارجاع نداشته باشد. نوآوری‌هایی هم در نحوه نگارش نثر عرفانی داشته‌اید و تقریباً مشابه آن چیزی است که دکتر ناصرالدین صاحب‌زمانی در کتاب خط سوم انجام داده است و کاری پسندیده است.

نکته دیگری که می‌خواهم عرض نمایم، در خصوص نحوه ارجاعات کتاب است. من به دلیل نوع کارم، تقریباً تمام شیوه‌های ارجاع را زیر و رو کرده‌ام و باید بگویم اولین باری است که با این نحوه ارجاع مواجه شده‌ام. حقیقت این است که در هیچ نوع شیوه ارجاعی، چه در ایران و چه در اروپا، چنین روشی را مشاهده نکرده‌ام. در هر نوع شیوه ارجاعی، چه غربی و چه شرقی، دست‌کم باید اسم نویسنده بیاید. صاحب‌نظران ایرانی معتقدند که اسم کتاب هم باید بیاید؛ اما غربی‌ها به ذکر سال بسنده می‌کنند. از آنجا که این نحوه ارجاع مربوط به علوم تجربی است و در علوم تجربی نیز همین که معلوم شود شخص در فلان سال و فلان زمان به فلان نظریه دست یافته، کافی است، این نحوه ارجاع کاملاً صحیح است؛ در حالی که نوعاً کتاب‌های ما با این قضیه ارتباط مستقیم ندارد؛ مثلاً ممکن است به کتابی ارجاع دهیم که ۳۰ سال پیش چاپ شده، ولی بسیار معتبرتر از کتابی است که امسال به چاپ رسیده است. ما از شیوه‌های اروپایی تقلید می‌کنیم؛ در حالی که

مشابهت و ارتباط مستقیمی بین آن نحوه ارجاع دادن و کار ما وجود ندارد. در مجله‌ها نویسندگان مقاله‌ها را مجبور می‌کنند که از شیوه ارجاع خاصی استفاده نمایند؛ حال آنکه در کتاب‌ها چنین اجباری وجود ندارد و در نهایت، توافق نویسنده با ناشر است که شیوه ارجاع را تعیین می‌کند. بنابراین بهتر است در کتاب‌ها از شیوه‌های ارجاعی درست استفاده نماییم. بیشترین حسرتی که بنده در این کتاب خوردم، مربوط به همین مسئله، یعنی استفاده از شیوه ارجاع غیر استاندارد است. آقای دکتر فولادی آمده‌اند و به شماره‌ای که در پایان و در فهرست منابع آمده است، ارجاع داده‌اند، که روش درستی نیست. این مسئله مطالب را گسسته کرده و کتاب را مثله نموده است.

اغلاط تاپیی نیز در کتاب مشاهده می‌شود، که البته به نسبت کتاب‌های مشابه، کمتر است. در مواردی هم که از ترجمه‌ها و نیز نظرات افراد مختلف استفاده شده است، که نیاز به ویرایش دارد. برخی جملات کتاب، کاملاً دوپهلوی هستند و این سبب خستگی خواننده نوزبده می‌شود. نکته دیگر اینکه تمایل نویسنده محترم کتاب، غالباً به استفاده از نثر متعادل سره است. این تمایل به سره‌نویسی، بسیار خوب است؛ اما گاهی از واژه‌هایی استفاده نموده‌اند که کمی به گوش ناآشناست؛ مثلاً از عبارت «معطیات تجربه» استفاده کرده‌اند که بهتر بود به جای آن، از عبارت «داده‌های تجربی» استفاده می‌کردند.

**دکتر فولادی:** بله؛ درست می‌فرمایید؛ مثلاً درباره این عبارت، بنده نیز به همین نتیجه رسیدم و تصمیم گرفتم عبارت «دستاوردهای تجربی» را جای‌گزین آن کنم.

**دکتر جودی:** نکاتی نیز درباره محتوا و درون‌مایه کتاب خدمت شما عرض می‌کنم. در صفحه ۳۳ درباره «عرفان و اندیشه» صحبت شده است. جایگاه عقل و اندیشه در عرفان، از جمله موضوعاتی است که جای بحث فراوان دارد و انصافاً در این کتاب، آقای فولادی حق مطلب را درباره آن ادا کرده‌اند. معمولاً تصور می‌کنند که ذوق و قلب در یک طرف، و عقل و اندیشه در طرف دیگر است و این دو همیشه با یکدیگر برخورد دارند. آقای دکتر فولادی نمونه‌های مختلفی را از افراد مختلف آورده‌اند و حتی نظر مستشرقان و عرفان‌شناسان را نیز آورده‌اند. با وجود همه اینها، به نظر می‌آید جای کاربرد قرآنی «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» در این کتاب خالی است. در قرآن آمده است: «أَفَلَمْ يَسْبِرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...» (حج-۴۶) و این آیه ارتباطی مستقیم با موضوع مورد نظر دارد و جای آن در این قسمت کاملاً خالی است. در صفحه ۳۸ آقای دکتر به جای «رنالیسم»، واژه «واقع‌گرایی» را آورده‌اند، که کاملاً درست است؛ اما به جای «ایدئالیسم»، «تصور‌گرایی» آورده‌اند که اگر به تشابه تصور‌گرایی با صورت‌گرایی توجه داشته باشیم، استفاده از این معادل چندان درست به نظر نمی‌رسد و بهتر بود آقای دکتر فولادی به جای «تصور‌گرایی»، از «پندار‌گرایی» استفاده می‌کردند.

**دکتر فولادی:** قصد من از کاربرد «تصور‌گرایی» به جای «ایدئالیسم»، همین مسئله، یعنی ایجاد رابطه بین تصور‌گرایی و

صورت‌گرایی، بود؛ به این معنا که با انتخاب «تصوّر‌گرایی»، دنبال این بودم که رابطه‌ای بین تصوّر‌گرایی و صورت‌گرایی ایجاد کنم؛ یعنی من هم به دنبال همان چیزی بودم که شما متوجه شده‌اید و از آن ایراد می‌گیرید.

**دکتر جودی:** اما خواننده متوجه این مسئله نمی‌شود و بهتر بود که شما در پاورقی به این موضوع اشاره می‌کردید.

در صفحه ۲۳۶، که وارد مباحث نمونه‌ها شده‌اید و سطح تناقضی را بررسی کرده‌اید، پیشینه آن را نیز ذکر کرده و فرموده‌اید در هر جا که کوششی برای تعبیر تجربه‌های ماورائی صورت بگیرد، ردّ پای پارادوکس هم دیده می‌شود. گفته شما کاملاً صحیح است. بعد از آن نیز جا به جا، به پارادوکس‌های قرآنی اشاره کرده و گفته‌اید که این پارادوکس به متون عرفانی نیز راه بسته است؛ حال آنکه به نظر من، این پارادوکس‌ها به زبان عرفانی راه نجسته؛ بلکه زبان عرفانی از آنجا ریشه گرفته است. اینکه بگوییم این پارادوکس‌ها به زبان عرفانی راه بسته است، با اینکه بگوییم زبان عرفانی از آنجا ریشه گرفته و از آن استفاده کرده است، فرق دارد. حقیقت این است که عرفا این شیوه بیان را دقیقاً از قرآن گرفته و دقیقاً بر مبنای توحید و وحدانیت و جهان‌شناسی عرفانی، آن را اخذ کرده‌اند. برای توضیح این مسئله، نکته‌ای در خصوص عرفان این عربی خدمت شما عرض می‌کنم. عرفان نظری و عرفان این عربی، طوری این مسئله را تبیین می‌کند که نهایتاً جهان و کل هستی را یکی می‌بیند. آنچه که ما می‌بینیم و به عنوان تعینات از آن یاد می‌کنیم، در حقیقت نموده‌ای از حقیقت مطلق و ذات هستی است و به قول مولانا، هستی ناماست و چون هستی ناماست، ما در بین آنها تناقض می‌بینیم. پارادوکس عرفانی هم متناقض ناماست؛ به این معنا که این تناقض‌ها در اصل وجود ندارد. اما عرفا به دلیل اینکه بر مبنای عرفان نظری فکر می‌کنند و می‌نویسند و حرف می‌زنند، جهان‌بینی عرفانی و هستی‌شناسی عرفانی را منعکس می‌کنند. قرآن هم آنجا که می‌گوید «هو الأول، هو الآخر، هو الظاهر، هو الباطن»، دقیقاً به همین مسئله اشاره می‌کند و تبیین همان جهان‌بینی است. عرفا بر اساس همین جهان‌بینی و تعالیم عرفانی، می‌نویسند و حرف می‌زنند و این همان مفهوم «وحدت وجود» است. وحدت وجود می‌گوید در هستی، یکی بیش نیست و آن، ذات است و تنها چیزی که هست، خداست و سایر چیزهایی که وجود دارد، در حقیقت برداشت ماست که از محدودیت عالم ماده نشئت می‌گیرد.

**دکتر فولادی:** اما عقیده من این است که این پارادوکس‌ها به زبان عرفانی راه یافته است؛ البته نه در همه جا؛ اما در این دو مورد، یعنی اول و آخر و ظاهر و باطن، راه بسته و دقیقاً از قرآن گرفته شده است.

**دکتر جودی:** به نظر من، این گونه نیست. اگر شما در اینجا به پارادوکس معرفتی اشاره می‌کردید، این ضعف پیش نمی‌آمد و به نظر من، شما خودتان نیز به این مسئله معتقدید؛ چرا که در بخش حس‌آمیزی، فرموده‌اید که ساخت حس‌آمیزی، بر مبنای اجتماع نقیضین است و اساس آن، پارادوکس است. در ادامه، این مسئله را تبیین کرده و گفته‌اید که «وقتی عارف به تجرید روحی می‌رسد، از کثرت حواس ظاهر می‌رهد و آب ادراکات، همه آنها را در یک جوی می‌ریزد؛ چه اساساً ماهیت نفس، چیزی جز وحدت

نیست و کثرت قوا و افعال آن، بر اثر تعدّد اعضا و جوارح رخ می‌نماید» (ص ۲۴۴). بعد هم می‌گویید: «حس‌آمیزی حاصل حالی است که به آن نام جمع داده‌اند» - این جمع همان چیزی است که سالک در نهایت سیر و سلوک به آن می‌رسد - و در ادامه می‌گویید: «وقتی عارف از تفرقه حواس می‌رهد، هر حس او کارکردهای حس دیگر را پذیرا خواهد بود» و این زمانی اتفاق می‌افتد که عارف به آن جهان‌بینی معتقد باشد و تمام تفکر و زبان و همه جوانب هنری او بر اساس آن هستی‌شناسی و جهان‌بینی شکل گرفته باشد. شما در خلاف آمد، یعنی مباحثی مثل آشنایی‌زدایی، نیز به همین مسئله اشاره می‌کنید. بنابراین به نظر من، شما خودتان نیز به این مسئله معتقدید، اما بیانتان در آنجا مشکل دارد.

**دکتر فولادی:** بله؛ شاید اگر در این قسمت مثالی که اصالت عرفانی داشته باشد، آورده می‌شد، چنین مشکلی پیش نمی‌آمد.

**دکتر جودی:** صحبتی که در این قسمت وجود دارد، فراتر از زبان است. اینجا صحبت از معرفت و هستی‌شناسی است؛ بنابراین اگر پایه‌ها به درستی تبیین و مشخص شود، طبیعتاً زبانی متناسب با همان جهان‌بینی شکل می‌گیرد.

در پایان، باید خدمت شما عرض نمایم که از مطالعه کتاب بسیار لذت بردم و امیدوارم اشکالاتی که وجود دارد، در چاپ‌های بعدی رفع شود.

**دکتر فولادی:** از صحبت‌های استادان عزیز بسیار استفاده کردم. به برخی از اشکالاتی که مطرح شد، بنده خودم هم واقف بودم و تصمیم داشتم در چاپ‌های بعدی آنها را برطرف نمایم. از جناب آقای دکتر شفیع‌یاد کردیم و جا دارد از مرحوم جناب آقای دکتر حق‌شناس، که از مشاوران خوب بنده در این کار بودند، نیز یاد نمایم. یکی از کسانی که این شیوه ارجاع را تأیید می‌کردند و معتقد بودند این شیوه در انگلستان بسیار رایج است، جناب آقای دکتر حق‌شناس بودند و من در تأیید این روش، شما را به کتاب آیین نگارش مقاله‌های علمی و پژوهشی، تألیف جناب آقای دکتر محمود فتوحی، ارجاع می‌دهم. این روش، روشی است که امروزه در دنیا متداول و کاملاً جاافتاده است. من نظر استادان عزیز را می‌پذیرم؛ اما حقیقت این است که این روش ارجاع را متناسب با این کار یافتیم و با آزمایش همه روش‌های ارجاعی، متوجه شدیم که این روش، متناسب با این کتاب است. به عقیده من، هر اثری، نوعی خاص از ارجاع را می‌طلبد که نویسنده باید آن را تشخیص دهد. آقای دکتر شفیع‌یاد نیز این روش ارجاع را پذیرفتند؛ یکی از مجلات دانشگاه اصفهان نیز دقیقاً از همین شیوه ارجاع استفاده می‌کند.

درباره یکسان نبودن زبان ادبیات با زبان دین، که آقای دکتر ... به آن اشاره نمودند، نیز باید بگویم که بنده خودم نیز در مقدمه به این مسئله اشاره کرده و گفته‌ام که زبان ادبیات، نسخه‌بدل زبان دین است و مقصود من از به کار بردن تعبیر «نسخه‌بدل»، دقیقاً اشاره به همین مسئله بوده است. سایر توصیه‌های استادان عزیز را با جان و دل پذیرا هستم و در چاپ‌های بعدی حتماً اشکالات موجود را رفع خواهیم کرد.